

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین».

فرمودند که علماء قانون و مثلاً حقوق فوارقی بین شخص طبیعی و شخص اعتباری بیان کردند که اهم آن فوارق را در این جا نقل می فرمایند و بعض موارد را تعلیقه می زنند. دو امر از آن فوارق عرض شد.

فارق سوم:

«شخصیة الشخص الطبيعي لاحتیاج إلى اعتبار أو قبول قانونی»، مسئله فرق سوم این هست که گفته اند که شخصیت شخص طبیعی؛ شخصیت این جا به معنای اهلیت است. اهلیت برای الزامات، حقوق و ذمه داری، ضامن شدن، حق داشتن و امثال ذلک. فرمودند که در مورد شخص طبیعی اهلیتیش برای این که می تواند التزاماتی را داشته باشد یا الزاماتی از طرف شارع یا عقلاء بر گردن او گذاشته شود یا حقوقی را داشته باشد؛ این نیاز به اعتبار ندارد که مردم بیایند اعتبار کنند بگویند که ما اعتبار می کنیم که آقای زید که یک انسان عاقلی است ما اعتبار می کنیم که صلاحیت این را دارد که بخرد، بفروشد، قرض کند، قرض بدهد و حق مثلاً اکتساب داشته باشد، حق فلان امر را داشته باشد، حق ... نه، این فقط بعد از این که تولد پیدا کرد این شخص در خارج، خود به خود مثلاً این صلاحیت را دارد. و هم چنین احتیاج ندارد اهلیت شخص طبیعی برای این امور به این که در قانون؛ هر مملکتی در نظام قانون گذاری اش می آیند قانونی را بگذرانند بر این که افراد این مملکت این صلاحیت برای این امور را دارند. نه، این نیازی به این امور نیست. اما به خلاف شخص اعتباری که البته بیشتر اشخاص اعتباری، اشخاص اعتباریه هم در تحقق و وجودشان نیاز دارند به اعتبار و انشاء، تا انشاء نکنند که بانکی باشد، شرکتی باشد، اصلاً در اعتبارات عقلایی بانکی وجود ندارد، شرکتی وجود ندارد. و هم صلاحیتش را، دو چیز را باید اعتبار بکنند. هم وجودش را ثم صلاحیتش را باید اعتبار کند. و هم چنین قانوناً هم، این ها فرمودند که قانوناً هم باید نظام قانونی آن کشور بپذیرد. به حسب قانون که چنین شخصیت اعتباری را ما قبول داریم و الا فایده ای ندارد. آن شخص اعتباری اصلاً محقق نمی شود. مثلاً حالا یک جمعیتی بیایند مثلاً یک صندوقی را برای یک امری مثلاً بیمارهای صعب العلاج

بیایند یک صندوقی را اعتبار کنند. چنین صندوقی کار به افراد ندارد، این‌ها اعتبار می‌کنند وجود چنین صندوقی را، بعد اموالی را به او تملیک می‌کنند، اموالی را به آن صندوق می‌دهند که آن صندوق به واسطه ممثلش حالا مجاناً یا در مقابل عوض با مثلاً طولانی مدت یا قصیرالمدت این را به افراد نیازمند عطا کند و بدهد. این تا قانون آن کشور نگوید که مردم این کشور و جمعیت‌ها حق انشاء و اعتبار چنین صندوقی را دارند نه، فایده‌ای ندارد. مثل امروز الان یک قانونی توی مجلس تصویب شده و آمد هم شورای نگهبان، شورای نگهبان رد کرد. الان این‌ها آمدند گفتند که معاملاتی که در سامانه قرار نگیرد و نیاید ثبت بشود در ثبت املاک و این‌ها اصلاً باطل است. باطل است و شرط صحت معامله این‌ها این‌جوری گفتند. این است که باید برود آن‌جا ثبت بشود. و الا بله، زید خانه‌اش را فروخته به عمرو و ثمنش هم گرفته اما نیامدند آن‌جا ثبت بکنند. می‌گویند اصلاً این معامله باطل است. قاضی حق ندارد اگر حتی مشتری آمد بیینه آورد، شاهد عادل آورد که بابا! من از این خریدم. او اقرار کرد. می‌گویند نه آقا، چون توی سامانه نیست، آن‌جا نیامدی ثبت بکنی نه، شما مالک نیستی. حالا دیگه الحمدلله هنوز توی باب ازدواج نگفتند که اگر دو نفر آمدند رفتند پهلوی یک آقایی، یک مرجع تقلیدی عقد ازدواج خواندند اما هنوز ثبت نکردند؛ می‌گویند نه آقا، این زن این شخص نیست، این هم شوهر این نیست. الحمدلله هنوز آن‌جا را نگفتند. اما توی این‌جا آمدند گفتند. و صریحاً گفتند که معامله باطل است که شورای نگهبان گفته این خلاف شرع است. خلاف بیینه شرع است. برگشت شورا، آن‌ها اصرار ورزیدند. حالا می‌رود مجمع، ببینیم مجمعی‌ها چه کار می‌کنند. خب حالا این‌جا هم می‌گویند آقا، همین‌طور که این‌جا دارد نظام مثلاً قانون‌گذاری ایران می‌گوید معامله وقتی صحیح است که این جور باشد. ثبت در... و الا اگر ثبت نشد نه، اصلاً این معامله تحقق ندارد، باطل است. حالا این‌ها می‌گویند که امور اعتباری این‌جوری است. اگر نظام قانون‌گذاری قبول نکند او را، این که یک عده‌ای بنشینند اعتبار کنند یک صندوق این‌جوری درست شد، یک شرکت آن‌جوری درست شد؛ به نفس هذا درست نمی‌شود. پس بنابراین ما در امور اعتباریه به دو چیز نیاز داریم. یک: این‌که قانون‌گذار تجویز کرده باشد. دو: این‌که بعد از تجویز قانون‌گذار یک جمعیتی که حالا صلاحیت‌هایی که بعداً گفته می‌شود یا قانون معین کرده دارند؛ حالا بیایند اعتبار کنند آن شخصیت حقوقی را. آن شخص اعتباری را، آن شخص حقوقی را. اما در شخص طبیعی چنین چیزهایی نیست. شخص همین که متولد شد از مادر؛ این وقتی که به یک سنی رسید از اول یک صلاحیت‌هایی را دارد. می‌تواند مالک بشود. تا به دنیا آمد مادرش

فوت شد اموالی دارد، ارث به این می‌رسد. همین بچه‌ای که الان به دنیا آمده قابلیت تملک دارد، قابلیت مالک شدن را دارد. و هم‌چنین بقیه حقوقی که الان این دارد.

س:؟؟ شریعت اجازه مالک شدنش را از او می‌گیرد یا؟؟ زندگی را از او می‌گیرد، آن شخص طبیعی نیست؟ یک شخص طبیعی محسوب نمی‌شود؟

ج: چرا، شخص طبیعی است. صلاحیتش را که دارد. حالا مگر شارع یک جایی بیاید بفرماید که ...، آن‌جا هم معلوم نیست. حالا یا به قول مرحوم امام قدس سره می‌فرماید که این صلاحیت‌های عقلایی مشروط است در ذهن عقلاء به این‌که مولی‌العالم که خدای متعال باشد خلاف او را نباید بیاورد.

س: استاد؛ صلاحیت اکتسابی چه‌طور؟

ج: بله؟

س: صلاحیت اکتسابی چه‌طور؟

ج: شخص طبیعی صلاحیت برای امور اکتسابی و امور قهری را دارد. صلاحیت جامع بر امور اکتسابی و امور قهری است. س: ...

ج: بله؟

س: می‌گوییم مثلاً شارع؟؟ خودش یک اعتبار است.؟؟ مثلاً توی؟؟ شرط است؟؟ شرط است؟؟

ج: حالا ببینیم. حالا فعلاً حرف آن‌ها را می‌زنیم تا بعد دوتا تعلیقه این‌جا وجود دارد.

«الثالث: شخصیة الشخص الطبيعي» که گفتم مقصود از این شخصیت در این‌جا چیه؟ همان صلاحیت و اهلیت است. این نیاز ندارد به اعتبار یا قبول قانونی. به هیچ‌کدام نیاز ندارد. «بل تتحقق شخصيته و قابليته بمجرد الولادة المادية»، همین‌طور که به‌طور مادی از مادر متولد بشود تا در عالم خارج وجود پیدا کند. بلکه ما می‌خواهیم بگوییم حالا این «بمجرد الولادة المادية» باز شاید قبل از ولادت مادی هم همین‌جور باشد. یعنی حتی آن‌موقع که در رحم مادر هست؛ اگر انسان شده باشد ولو هنوز متولد نشده باشد که داریم؛ ارث برای او هم نگه داشته می‌شود اگر حق حیات، متولد شد ارث می‌برد.

حالا فرض کنید این کلام مال آن آقایان است دیگه، مال آن آقایان قانون گذار. «بینما» پس شخص طبیعی نیاز به این دوتا ندارد. در حالی که «توقف الشخصیة الاعتباریة» هم بر اعتبار و هم قبول قانونی برای آن شخصیت اعتباری.

س:؟؟ اشخاص اعتباری.

ج: بله.

س: قید به چه جهتی بود؟

ج: برای این قید زدیم که آیا مثل عنوان عالم، عنوان مستمند، اینها هم احتیاج به اعتبار دارد؟ اعتبار عقلایی دارد یا این که این جوری نیست. ممکن است در آن بگوییم اعتبار نمی خواهد.

س:؟؟ از اعتبار اعتبار؟؟

ج: بله، بله، اعتبار عقلایی یا شرعی. اعتبار بالاخره می خواهد. حالا جنس الاعتبار، حالا بعد گفته می شود این معتبرین کی باید باشند؟ جنس الاعتبار این جا فعلاً در نظر ...

س:؟؟ توی همین جریان صلاحیت و اهلیت؛ شخص طبیعی هم بالاخره نیاز به اعتبار از ناحیه شارع؟؟

ج: نه، صحبت سر این است. ببینید؛ اهلیت احتیاج به اعتبار دارد یا این اهلیت یک امر ذاتی است که همراه ولادت او همراهش هست، وجود دارد؟ مثلاً ببینید؛ صلاحیت برای خطاب که انسان برای این که مخاطب قرارش بدهد، خدای متعال باید اعتبار کند این صلاحیت این که او مخاطب واقع بشود؟ یا نه، وقتی یک آدم شاعر عاقلی است خب صلاحیت ذاتاً دارد دیگه برای این؟

س:....

ج: حالا در این اموری که در این جا گفته می شود اینها حالا بالاخره نقل کفر که کفر نیست. این آقایان قانون، علماء قانون و علمای حقوق آمدند گفتند این فرق بین این دوتا هست. حالا ما بعداً ان شاء الله صحبت می کنیم راجع به این که این حالا این فارق درست است یا فارق درست نیست؟ حرف آنها این است که شخصیت های طبیعی؛ اینها ذاتاً همین طور که به دنیا می آیند این صلاحیت را دارند برای این که حقوقی برای آنها در نظر گرفته بشود. یا الزاماتی برای آنها در نظر گرفته بشود. تکالیف و باید و نبایدهایی برای آنها در نظر گرفته بشود. این دیگه نباید مسبقاً یک اهلیتی برای آنها اعطاء

بشود، فرض بشود، اعتبار بشود ثمّ، نه آن‌ها دیگه این آدم، آدم خودش ذاتاً این صلاحیت را دارد. شما آن زحمتی که باید بکشید، معتبرینی که حالا می‌گوییم حالا شارع یا غیر شارع؛ آن‌ها فقط باید آن امور را برای او اعتبار کنند. اما صلاحیت داشتن آن امور به توسط معتبرین خودبه‌خود دارند. اما امور اعتباریه نه، آن‌ها که یک موجود واقعی نیستند که، امور اعتباریه هستند. آن امور اعتباریه همان‌طور که اصل تحقق آن در عالم اعتبار و اعتبارات عقلایی نیاز دارد اعتبار و قانون، آن امور هم که صلاحیت‌ها یعنی آن اموری که بر اثر آن صلاحیت بخواهیم بگوییم برایش قرار بدهیم آن‌ها هم احتیاج دارد باز به اعتبار و قانون. «یمكن أن يكون المقصود من هذا الفرق هو أن مقوم الشخص و هو أهلية كسب الحقوق وتحمل الواجبات لاحتياج إلى اعتبار في الشخص الطبيعي، بل هي حقيقة ينتزعا العقل»، می‌گویند که ممکن است که مقصود این آقایان از ذکر این فرق این باشد که مقوم شخص؛ یعنی آن چیزی که شخص قوام به او دارد که اگر او نباشد شخص و شخصیت پیدا نمی‌شود اصلاً. و هو که آن مقومش هست عبارت است از اهلیت کسب حقوق، حقوق‌های مختلف و هم‌چنین تحمل واجبات و الزامات. این نیاز ندارد به اعتبار در شخص طبیعی. اما هی، «بل هی»، بلکه آن اهلیت یک حقیقتی است که «ينتزعا العقل» عقل انتزاع می‌کند که بله، این آدمی که عقل و شعور و امثال ذلک دارد؛ این اهلیت برای این‌کار دارد. مثل این‌که ما چه‌طور برای اهل آن سقف انتزاع فوقیت می‌کنیم؟ برای این زمین انتزاع تحتیت می‌کنیم؟ دیگر کسی نمی‌آید این را خلق کند اعتبار بکند، چون وضع این دوتا به جوری است که منشأ این می‌شود که عقل انتزاع کند برای او فوقیت را برای این تحتیت را. چون انسان طبیعی دارای عقل است شعور است این چیزها هست پس عقل انتزاع می‌کند قابلیت و اهلیت را برای این امور. همان‌جور که قابلیت برای مخاطب قرار گرفتن، قابلیت برای این‌که مکلف بشود، قابلیت برای این‌که به مقامات عالی‌ه سیر کند چه‌جور از آن انتزاع می‌شود این هم یک امر انتزاعی است. و به عبارت دیگر برای آقایانی که آشنا هستند با بعضی ابحاثی که در اصول ذکر شده عرض می‌کنیم، یک نزاعی بین مرحوم آقای آخوند و مرحوم شیخ اعظم هست که آیا احکام وضعیه، امور انتزاعیه هستند یا مسبوق به، خودشان مجعول فی المباشرة هستند و اصلاً احکام وضعیه مجعول هستند یا مجعول نیستند؟ شیخ اعظم فرموده ما احکام وضعیه مجعول نیستند بلکه آن چیزی که داریم تکالیف است. مثلاً شارع فرموده که چی؟ فرموده اجتناب از این امر، نیشام، نخور، با آن نماز نخوان، در طواف آن را نبوش، چیزی که با او برخورد کرده است در طواف احرام قرار نده برای خودت یا اگر بدنت با آن تماس گرفت با آن بدن

نماز نخوان، این حرف‌ها را شارع می‌آید می‌زند. ما از این انتزاع می‌کنیم نجاست آن را؛ نه این‌که شارع می‌آید می‌گوید هذا نجس^۱ ثم احکامی برای این نجس وضع می‌کنند. او فقط تکلیف می‌کند، اجتناب بکن، با آن نماز نخوان، با او طواف نکن، چه نکن، چه نکن، این‌ها را می‌گوید. ما وقتی که دیدیم مجموعه‌ای از این بکن‌ها و نکن‌ها بود می‌گوییم پس این چی هست؟ نجس است. اگر گفت جایز است آشامیدن این ماء، جایز است با او وضو گرفتن، جایز است با او غسل کردن، جایز است چی، جایز است چی از این انتزاع می‌کنیم که طاهر است و الا طهارت را شارع جعل نمی‌کند. هکذا منصب قضاء، قضاء شارع چی می‌گوید؟ می‌گوید حکم فلانی باید حکم کند، باید داوری کند، باید فیصله‌ی خصومت بدهد، باید اجراء احکام کند، باید چه کند، باید چه کند، آن از این منصب قضاء را انتزاع می‌کنیم. پس منصب قضاء، نجاست، طهارت، نمی‌دانم ولایت، می‌گوییم این پدر ولیّ طفل است، شارع نگفته ولیّ است، شارع فرموده معامله‌ی، این پدر باید تحفظ کند بر مصالح طفل، پدر باید در فلان صورت بفروشد اموال طفل را، باید پدر در فلان صورت بفروشد اموال طفل را، حرام است بفروشد در جایی که غبطه‌ی مثلاً او نباشد یا به ضرر او باشد. این احکام تکلیفیه را شارع وضع کرده. ما می‌گوییم که خب این آدمی که شارع این مطالب را برایش فرموده پس او ولیّ است. یا ولیّ فقیه هم همین جور می‌شود، ولیّ فقیه شارع اوامر و نواهی‌ای برایش دارد، ما انتزاع ولایت می‌کنیم، این مسلک شیخ اعظم.

مسلک آقای آخوند و بسیاری از اعظام که شاید معروف بین فقهاء و اصولیون هست این است که نه، هر دو آن مجعول است، یعنی شارع می‌آید اول چکار می‌کند؟ می‌آید می‌گوید هذا قاض، مسأله‌ی قضاوت را جعل می‌کند بعد می‌گوید وظایف قاضی این‌ها است، نه این‌که آن‌ها را فقط می‌گوید ما خودمان انتزاع می‌کنیم از آن‌ها قضاوت را، ولایت را، یا می‌گوید این نجس است «الکلب نجس» بعد که فرمودند نجس^۲ حالا این برای نجس احکامی گفته. حرمت شرب مثلاً فرموده، بطلان صلاه با او فرموده مثلاً و کذا و کذا. حالا این‌جا حرف این آقایان کأن این است که در مورد انسان دیگر لازم نیست اهلیت را ما بباییم اعطاء کنیم به او، نه، آن باید نبایدها، آن حقوق‌ها این‌ها را اعتبار می‌کنند برای شخص اعتباری و ما در اثر این‌که این‌ها را اعتبار کردند می‌گوییم خب پس معلوم می‌شود این صلاحیت دارد، معلوم می‌شود این شأنیت را دارد که این‌ها را برایش آمدند گفتند. این انتزاع می‌کند بعد از این‌که آن اعتبارات شد می‌آید انتزاع می‌کند. «و لكن هذه الأهلية في الشخص الاعتباري يجب اعتبارها لها» اما همین اهلیت در مورد شخص اعتباری واجب است که

اعتبار بشود برای او، یعنی عقلاء بعد از این که آمدند یک شخص اعتباری را اعتبار کردند مثلاً بانک را اعتبار کردن این کافی نیست، باید حالا اعتبار کنند که بانک صلاحیت قرض کردن را دارد، صلاحیت مالک شدن را دارد، صلاحیت قرض دادن را دارد، صلاحیت بیع و شراعی را دارد و هكذا بقیه‌ی امور. «أی: آن اهلیتها توجد مع إنشائها» یعنی اهلیت شخص اعتباری این تحقق پیدا می‌کند با انشاء آن اهلیت، بدون انشاء اهلیت تحقق پیدا نمی‌کند.

س:

ج: نه نه، جدای از آن، فلذا این ضمیر را این جوری دیدید که چه جور معنا کردم که ...

«أی: آن اهلیتها» اهلیت شخصیت اعتباری «توجد» با انشاء خود این اهلیت. «و یمکن بمرور الزمان أن تتغیر أو تتسع.» حالا این اهلیت البته به مرور زمان ممکن است که تغییر پیدا کند، تا حالا مثلاً می‌گفتند که چنین اهلیت‌هایی دارد بعد گفتند نه ندارد. مثلاً گفتند این بانک می‌تواند قرض الحسنه هم بدهد، بعد هم گفتند نه آقا شما قرض الحسنه نباید بدهی، شما فقط باید مثلاً وام مسکن بدهید این قرض الحسنه به کسی ندهید، قرض الحسنه را فلان بانک باید بدهد. این تغییر پیدا می‌کند، قبلاً این صلاحیت را برایش قرار داده بودند انشاء کرده بودند، حالا این صلاحیت را از آن می‌گیرند تغییر می‌دهند یک صلاحیت دیگری به او می‌دهند. یا «تتسع» یا آن صلاحیت‌هایی که قبلاً قرار داده بودند یک صلاحیت‌های آخری را هم به آن اضافه می‌کنند توسعه پیدا می‌کند «او تتضیق» یعنی سه تا مسأله است، گاهی تبدیل است، تبدیل به این است که می‌دهد به جای دیگر، گاهی هست تضییع می‌کنند بدون این که به جای دیگر هم بدهند، از این می‌گیرند به جای دیگر هم نمی‌دهند، گاهی هم توسعه می‌دهند. خب

س: ??? یک سؤال ??? این مبنای ما و ملاک ما توی بحث شخص اعتباری ??? اگر مبنای ما جعل هست ??? داشتن ایجادکننده هست می‌گوییم شخص اعتباری چون بشر چون کسی او را ایجاد کرده است پس قابلیت اهلیت آن، قابلیت توسعه، تضییع یا اصلاً ??? خب این جعل کردن، ایجاد کردن آن شخص طبیعی هم ??? آن شخص طبیعی هم خداوند او را ایجاد کرده است اگر با این نگاه ??? پس دیگر تفاوت‌ها به نظر ما باید

ج: حالا این تفاوتی است که این حضرات گفتند. حالا تعلیقه‌ای که این جا وجود دارد این است، این تعلیقه را که بگوییم این فرمایش شما داخل همین تعلیقه‌ای که در کتاب هست.

تعلیقه‌ای که در کتاب ذکر شده این است که «فی مواجهه هذا القول یمكن طرح نظریتین» در مقابل این قولی که این‌ها فرق قائل شدند. ممکن است دو نظریه ارائه بشود که ما بگوییم اصلاً فرقی بین این دو تا نیست، حالا فرق نیست به دو شکل، یکی به نظریه‌ی اولی یکی به نظریه‌ی ثانی. یک نظریه این است که فرقی نیست، آقا همه‌جا اعتباری است، هم در طبیعی هم در اعتباری، همه‌جا اعتباری است. یا نظریه‌ی دیگر این است که آقا فرق نیست آقا همه‌جا انتزاعی است. این‌که بگویی آن‌جا در طبیعی یک‌جور است در اعتباری یک‌جور دیگر است بعد افتراق بین این دو تا را می‌گویی نه، ممکن است کسی بگوید که نه، یا باید گفت در هر دو جا اعتباری است یا باید گفت در هر دو جا انتزاعی است و اعتباری نیست. حالا توضیح می‌دهند این دو تا را.

س:

ج: انتزاع معنایش این است که یک اسبابی در خارج تحقق پیدا می‌کند مثل این‌که یکی زیر است یکی بالا است این سبب باعث بشود که ما این فوقیت را انتزاع کنیم واقعاً و وجود امر انتزاعی یعنی لابد منه است دیگر، این انتزاع می‌شود. اعتباری این است که تمام وجودش فرض است یا نه خیال است

س: ??? بالا پایین هم خیال است ...

ج: نه واقعیت است ...

س:

ج: نه درست می‌شود، جدیداً یک بالا پایینی درست می‌شود.

س: ...

ج: نه نه، واقعاً الان ببینید واقعاً این‌جا و این‌جایی که ملاحظه می‌کنید آن فوق این است فوقیت برای آن نسبت به این، امر نسبی است دیگر فوقیت. بالای پشت‌بام که می‌رویم آن بالا نسبت به آسمان این می‌شود تحت آن می‌شود فوق؛ ولی یک اسباب واقعی در عالم تحقق و تأصل وجود دارد عقل وقتی نگاه به این می‌کند انتزاع می‌کند این‌ها را. و امری نیست که بگوید باشد این‌جور باشد من نمی‌گویم، من علی‌رغم این به آن می‌گویم تحت به این می‌گویم فوق، نمی‌توانیم. چون یک ملاک واقعی دارد، یک ملاک تأصلی دارد دست انسان نیست. اما در امر اعتباری، امور اعتباریه کل امرش به اعتبار و

فرض است، اصلاً اعتبار یعنی فرض این جاها، ما فرض می‌کنیم که این جور. منتها این فرض‌ها را عقلای عالم و شرع در بعضی موارد برای سامان دادن به امور قبول کردند تا این‌که امورشان سامان پیدا بکند و الا چیزی در خارج، مثلاً این اهلیت یک وجود تأصلی بگوییم آقا این اهلیت است، اهلیت در خارج ورنمی‌قلمبد، اهلیت یک چیز فرضی است

س:

ج: پشتوانه دارد البته بله، یعنی این‌که می‌آید فرض می‌کند، عقلاء فرض می‌کنند یک فلسفه‌ای باید داشته باشد، به یک بی‌جهت و گتره و گزاف که نمی‌آیند فرض بکنند، جاهایی فرض می‌کنند که یک آثار عقلائی‌ای بخواند بر آن مترتب بشود.

«فی مواجهة هذا القول يمكن طرح نظريتين: الأولى» نظریه‌ی اولی این است که «أن الأهلية المذكورة» که اهلیت است برای کسب حقوق و تحمل واجبات باشد «اعتبارية حتى في الشخص الطبيعي» آن‌جا هم اعتباری است «بمعنى أن الحقيقة العينية في الشخص الطبيعي هي وجود الشخص نفسه» آن حقیقت عینی‌ای که در عالم عین و عالم تحقق و عالم خارج وجود دارد وجود خودش است نه صلاحیت‌هایش نه اهلیت‌هایش، خودش وجود دارد اما اهلیت‌ش چی؟ آن اهلیت‌ش اعتبار می‌کنند برایش. شارع می‌آید اعتبار می‌کند که تو می‌توانی بخری، می‌توانی بفروشی، می‌توانی فلان حق را داشته باشی یا فلان یا فلان. «أما أهليته لاكتساب الحقوق وتحمل الواجبات، فهي اعتبارية حالها كحال الحقوق والواجبات» خود اهلیتِ حالش مثل خود حقوق و واجبات است، چطور حقوق و واجبات یک امور تأصلی نیستند اعتبار می‌شود، اهلیت برای این‌ها هم امر اعتباری است. پس بنابراین مثل این‌که می‌گوییم نجاست اعتباری است حالا تکالیفش هم اعتبار است دیگر، حکم اعتباری است که شارع می‌کند یا عقلاء می‌کنند، این‌جا هم می‌گوییم که اهلیت آن اعتباری است این امور و حقوق و واجبات هم اعتباری است. دیگر به احترام به اذان و وقت نماز دیگر ان‌شاءالله برای فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان